اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که مرحوم نائینی حسب آنچه که در این کتاب فوائد الاصول آمده مباحث را، مباحث تعادل و تعارض را، تعادل و ترجیح را یا تعارض را به صورت مباحث مطرح کرده، مبحث اول و ثانی. خب عادتا یکی از کتابها هم به عنوان فصول، فصل اول در تعارض، فصل دوم در کذا لکن ایشان در این کتاب به صورت مبحث و در خلال این مباحث تا حالا معلوم شد که تمام این مطالبی که مربوط به تعارض بود را متعرض شدند که ما هم محور بحث را کلام ایشان قرار دادیم، در یک قسمت هایی هم وارد نشدیم مثل تخصیص و کذا و اینها وارد نشدیم روی جهاتی که توضیحش گذشت.**

**آن وقت آخرین مبحثی را که ایشان قرار دادند مبحث دهم المبحث العاشر است، این آخرین مبحثی است که ایشان در بحث تعارض قرار دادند و هدف از این مبحث تعارض بیان ترتیب مرجحات است که مرجحات کدام یکی بر کدام یکی مقدم است. در مبحث قبلی اشاره ای به روایت ترجیح کردند که عمده هم همان روایت عمر ابن حنظله و بعد هم اشاره به مرفوعه زراره کردند که این روایت قابل قبول نیست لکن فرمودند برای موید خوب است، این طور که در کتاب آمده. حالا نمی دانیم واقعا هم قائل بودند یا نه.**

**چون ما کرارا عرض کردیم، چون آن آقا هم آن روز گفتند که من گفتم موید، فکر نمی کنم، چون آن روایت باطل صرف است، به درد تایید هم نمی خورد، مرفوعه زراره هیچ نکته ای ندارد که حتی به درد تایید هم بخورد. این راجع به این قسمت کلام ایشان.**

**و عرض کردیم در این مسئله هم تاریخ دارد، مثلا کلینی اول موافقت با کتاب را گرفته، آخرش هم تخییر است، سه تا فرض است. مرحوم شیخ مفید در این رساله ای که به اسم عددیه معروف است و عرض کردیم اسم رساله اساسا رساله اجوبة اهل الموصل الثانیة، ایشان اول موافقت کتاب را گرفته، بعد مجمع علیه را گرفته و بعد هم مخالفت عامه، ایشان این جوری گرفته، دیگه حالا یکی یکی حساب بفرمایید. البته این که مرحوم کلینی ترجیح گرفته یا مراد مرحوم کلینی اصل حجیت است آن محل کلام است، معلوم نیست ترجیح باشد و کذلک مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه لکن به هر حال بعدها به عنوان مرجح مطرح شد، این را چند بار عرض کردیم ترجیح یا حجیت، اصل حجیت.**

**عبارت حدائق را هم اجمالا خواندیم، ایشان اول به موافقت کتاب گرفته، بعد خود مرحوم نائینی، دیگه همین طور از زمان شیخ هم مطرح شده، کتاب های دیگر هم مطرح شد و چون ما عرض کردیم اصل این مطلب ترجیح را اصولا قبول نداشتیم وارد این مسئله نه به لحاظ تاریخی شدیم و نه به لحاظ کلمات آقایان قبل از نائینی و خود نائینی و بعد از نائینی، این ها را دیگه اصلا متعرض نشدیم. فقط به خاطر آشنایی با جو مسئله و بعضی از نکات فنی اگر در عبارت باشد عبارت ایشان را نسبتا سریعا خواندیم و متعرض شدیم که ایشان در خلال مطالبش، ایشان مثلا مرجح صدوری را بر مرجح جهتی مقدم می کند. آقاضیا هم اشکال دارد. آخرش هم آقاضیا یک حرفی داشت که اصلا معلوم می شود که این ترجیح ها پیش ایشان محل تامل است. به هر حال برای ما اصل مطلب هم روشن نشد که آقایان چه چیزی می خواهند بفرمایند.**

**عرض کنم که آن وقت ایشان اول متعرض شدند و مرحوم آقاضیا هم جواب هایشان را اشاره اجمالی کردیم و تفصیل نکردیم و طبعا آرای آقایانی که باز بعد از آقاضیا آمدند دیگه آنها را هم متعرض نشدیم. غرض حواسمان بوده، چون اصل مبنا قبول نبود در حد آشنایی با عبارت و انسجام مطلب و عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده، مخصوصا مرحوم نائینی قائل به تعدی از مرجحات منصوصه نیست، طبق قاعده خوب بود نائینی اول روایات را می آورد، اصلا مرجحات منصوصه را بیان می کرد و بعد اگر بین آنها تعارضی بود می گفت چکار بکنیم، این که خود ایشان بگوید مرجح جهتی داریم و مرجح صدوری داریم و مرجح مضمونی داریم و قاعده این است، این دیگه جای قاعده نیست، اگر ایشان قائل به عدم تعدی از مرجحات منصوصه نیست و نکته ای نیست خب باید ایشان مرجحات منصوصه را بیاورد، ایشان در مرجحاتی که در این جا کلا از روایات ذکر کرده یکی همین روایت عمر ابن حنظله است، یکی هم روایت مرفوعه زراره به مناسبت بعد از آن آورده و آخر بحث هم روایتی را به عنوان صحیح قطب راوندی، تعبیر کرده به إن کان یظهر من صحیحة قطب الراوندی عن الصادق علیه السلام تقدیم الترجیح بموافقة الکتاب علی مخالفة العامة.**

**عرض کردیم قبل از قطب راوندی هم داریم، اقوال هم داریم، مثل مرحوم مفید داریم، مثل، حالا آن ترجیح است یا حجیت، آن بحث دیگری است و إلا این را داریم، قبل از مرحوم آقای قطب راوندی که ایشان از آن تعبیر به صحیح کردند. صحیح قطب راوندی. غیر از این سه تا روایت در این فصل در مرجحات هیچی نیاوردند، قاعده فنیش این بود که مرجحات منصوصه را اولا می آوردند. بعد جمع بندی می کردند، نتیجه گیری می کردند و بعد می فرمودند طبق روایات چون ترجیح را عرض کردیم نکته فنیش این بود که ترجیح یک امر تعبدی است، مگر این که ایشان بخواهد تعدی بکند، مثلا آن چه که موجب ظن است مثلا یا مثلا قاعده اقتضای چه چیزی می کند و إلا ترجیح تعبدی است، عادتا ترجیح تعبدی است. اگر ترجیح تعبدی شد باید ببیند تعبد به چه واقع شده است. طبق همان مقداری که تعبد واقع شده مخصوصا ایشان که تعدی از مرجحات منصوصه هم نمی فرمایند، طبق او باید عمل می کرد. این راجع به تنبیه یعنی مبحث دهم ایشان و خلاصه نظر و عرض کردیم به تفاصیل وارد بحث با ایشان نمی شویم چون اصل مبنا را قبول نداریم لذا احتیاج به این بحث ندارد. فقط این نکات فنی ای که در عبارت هست را ما عرض می کنیم.**

**مطلب بعد از این مبحث عاشر در ذیل مبحث عاشر چند تا تنبیهات ایشان ذکر فرمودند که تصادفا این تنبیهات بعضی هایش نکات قشنگی دارد و این تنبیهات دیگه تنبیه ششم صفحه 795 کتاب تمام می شود یعنی بحث تعارض به همین تنبیهات مبحث دهم تمام می شود. این هم راجع به این.**

**پس تا این جا معلوم شد که طبق قاعده ای که ما تا حالا آمدیم در این مبحث کل مباحث تعارض تمام می شود، ما ان شا الله تعالی چون در وقتی که اول بحث وارد شدیم روایاتی را که در باب ترجیح مرحوم آقای بروجردی آورده بودند یا مرحوم شیخ حر در وسائل، اجمالا متعرض شده بودیم بعد از بیان کلمات مرحوم نائینی دو مرتبه آن روایات را دقیقا مورد نظر قرار می دهیم ان شا الله تعالی، سندا، متنا و دلالة و جهات مختلفی را دارد و توضیحات. چون سابقا یک نگاه اجمالی به آن روایات بود. یک نگاه تفصیلی هم بکنیم و ان شا الله بحث را هم ما فعلا با همان روایات تمامش می کنیم چون قائل به ترجیح هم به این معنایی که آقایان گفتند نیستیم و توضیح کافی مطلب را هم در خلال این مطالب عرض می کنیم.**

**اولا به لحاظ بحثی که ما مطرح کردیم ما روایت عمر ابن حنظله را الان داشتیم بررسی می کردیم و قسمت اول روایت عمر ابن حنظله که خذ بما اشتهر بین اصحابک بود، بعد قسمت دوم و سوم روایت عمر ابن حنظله را هنوز نخواندیم، این کلمات مرحوم نائینی که تمام شد می رویم تتمه کلام خودمان را در خصوص عمر ابن حنظله صحبتمان را می کنیم و این که آیا این روایت مال ترجیح است یا مال اصل حجیت است. ان شا الله توضیح اینها را عرض می کنیم.**

**البته من یکی دو مرتبه توضیح دادم که روایت عمر ابن حنظله نسبت به خود عمر ابن حنظله شاذ است، شاذ یعنی منفرد است و بعد هم داود ابن حسین از ایشان، این را چند بار عرض کردم، ببینید روایت عمر ابن حنظله سه بخش دارد همان طور که عرض کردم. یک بخشش راجع به اصل به اصطلاح ما ها ولایت فقیه است. ما در روایت دیگر هم این را داریم، این بخش اولش را منحصر به ایشان نیست. مشهورش همان روایت ابوخدیجه است که غیرش هم داریم. بخش دوم روایت ایشان این است که این دو تا حاکم یا دو تا قاضی یا دو تا فقیه اختلاف کردند در مقام حکومت چکار بکنیم که امام می فرماید افقه و اورع و اینها، این بخش دوم است. این هم از غیر عمر ابن حنظله داریم، شذوذ ندارد. این را هم از غیر عمر ابن حنظله داریم.**

**بخش سوم ترجیح به روایت که عرض کردیم اگر، مرحوم آقای آقاضیا زده بود به ترجیح حکمین، ظاهرش ترجیح روایت است. این بخش سوم انفراد عمر ابن حنظله است، اگر من عرض کردم روایت عمر ابن حنظله انفراد دارد یعنی این ترکیب سه بخشیش این از انفرادات ایشان است و إلا بخش اولش از غیر عمر ابن حنظله هم داریم. بخش دومش هم از غیر عمر ابن حنظله داریم. منحصر به عمر ابن حنظله نیست و لکن بخش سوم فعلا منحصر به عمر ابن حنظله است، راه دیگری نداریم.**

**آن وقت اگر سه بخش را با همدیگر متصلا حساب بکنیم روایت به این معنا از منفردات ایشان است، نه تکه تکه های روایت. دو قسمتش منفرد نیست، یک قسمتش منفرد است و اجمالا ما روایتی با این متن تفصیلی و با این خصوصیات روی هم رفته نداریم إلا از عمر ابن حنظله. این که من انفراد می گویم این را هم یک توضیحی عرض کرده باشم مراد از انفراد این است. چون ممکن است بعضی از آقایان بگویند نه قسمت هاییش در روایات دیگه آمده، راست است در روایات دیگه آمده، عمر ابن حنظله انفراد ندارد. قسمت سومش انفراد دارد و به لحاظ مجموعی ما عرض می کنیم که به این نحوه روایت بله انفراد دارد اما این مقدار نسبت به اول و دومش مضر نیست، یعنی مثلا قسمت اولش را با این که غیر عمر ابن حنظله داریم صدوق کلا نقل نکرده، یعنی صدوق کلا بخش اول را نقد نکرده. بخش دوم که تعارض حکمین یا حاکمین یا قاضین باشد صدوق هم از عمر ابن حنظله نقل کرده و هم از غیر عمر، منحصر به عمر نیست.**

**بخش سوم هم که منحصر به عمر است صدوق نقل کرده است مثلا کیفیت نقل اعلام هم فرق می کند، غرض این روشن بشود. گاهی می گوییم این جا شذوذ دارد، این تاریخ دارد، این تاریخ ندارد، این کتاب دارد، این کتاب ندارد، این مطالب روشن بشود پس جای بحث را چون گاهی طولانی می شود فراموش می کنیم کجا رسیده، فعلا در مبحث دهم مرحوم نائینی هستیم در فوائد و هدف ایشان از این تنبیه و از این مبحث ترتیب بین مرجحات است، اول از کدام مرجح و دوم و سوم و این طوری. این ترتیبی است که بین مرجحات است و ایشان قاعده اش اقتضا می کرد چون مرجحات منصوصه را قبول دارد اولا مرجحات منصوصه را ذکر بکند بعد ترتیب بین آنها را از روایت استخراج بکند لکن متاسفانه ایشان قاعده آوردند، مرجح یا جهتی است یا صدوری است یا مضمونی است و مرجح صدوری مقدم است، روی قواعد صحبت کردند و آن وقت این از شان ایشان تعجب آور است. اگر منصوص باشد باید به منصوص مراجعه بکنیم.**

**و اما بحث بنده در کجا بود؟ در روایت عمر ابن حنظله بود، بخش اولش که ترجیح یا حجیت شهرت بود متعرض آن شدیم، هنوز بخش دوم و سومش را نرسیدیم از آن ترجیح که مخالفت کتاب و موافقت کتاب را هنوز توضیح ندادیم. ان شا الله این مباحث نائینی که تمام شد بر می گردیم به روایت عمر ابن حنظله و بحث را تکمیل می کنیم ان شا الله تعالی. بعد از بحث عمر ابن حنظله دو مرتبه به نحو سریع لکن با اقامه دلیل و شاهد، چون دیگه بحث طولانی شده روایات کل باب ترجیح را که آقایان آوردند در این جا متعرض می شویم، عده ایش را البته به تفصیل متعرض شدیم، آن هایی که به تفصیل متعرض شدیم را تکرار نمی کنیم. بقیه اش مخصوصا عده زیادی از روایات از همین کتاب قطب راوندی است که مرحوم نائینی از آن تعبیر به صحیح قطب راوندی می کند اما راجع به کتاب قطب راوندی تا حالا صحبت نکردیم. رسالته التی الّفها در خصوص حجیت اخبار که از این رساله ما فعلا هیچ اطلاع و آشنایی با آن نداریم إلا همین چند تا روایتی را که ابتدائا مرحوم ملا محمد امین استرآبادی نقل کرده و بعدها در وسائل و بحار آمده. آن روز عرض کردم که کاش آقایانی که وسائل و بحار را استخراج کردند این را از کتاب ملا محمد امین، مصدری که فعلا داریم آن است، قبل از آن کس دیگری از قطب راوندی نقل نکرده، در آثار قطب هم نیست. علی ای حال ان شا الله این مباحث را هم ما تکمیل می کنیم.**

**این تنبیهات مرحوم نائینی را هم بخوانیم و بحث کلمات نائینی را تمام بکنیم. بعد می ماند کلماتی که ما خودمان با روایت عمر ابن حنظله و بقیه روایت داریم.**

**مطلبی که ایشان در تنبیه اول دارند خب این مطلب سابقا گذشت و توضیحش هم اجمالا داده شد بعضی ها آمدند ترجیح به صفات هم دادند مثلا راوی اعدل باشد، اوثق باشد، اصطلاحا به آن ترجیح به صفات راوی می گویند. مرحوم آقای نائینی گفت ترجیح به صفات راوی در مرفوعه زراره هست اما در روایت عمر ابن حنظله نیست، در روایت عمر ابن حنظله برای حاکمین و قاضیین است، اگر دو تا مجتهد اختلاف کردند آنجا ترجیح به صفات است، افقه و اورع و اصدق و اینها. این ترجیح در آن جا هست اما در باب راویین نیست. در مرفوعه زراره هم هست که هیچ ارزش علمی ندارد.**

**این تنبیه را مرحوم آقای نائینی برای این آوردند که آیا می شود ترجیح به صفات بدهیم یا نه؟ سوال: با این که در روایت عمر ابن حنظله در حاکمین است، قاضیین است. روایت زراره هم که ارزش نداشت، آیا می شود یا نمی شود؟ مرحوم نائینی با یک تنبهی می خواهند بگویند بله می شود. با این که روایت ظاهرش نیست، انصافش و لذا مرحوم آقاضیا فرمودند فیه نظرٌ جدا، طبق قاعده هم حق با آقاضیا است. انصافا حق با آقاضیا است و از مرحوم نائینی تعجب است که این مطلب را قبول فرمودند. روایت کاملا واضح است که در ترجیح بین حاکمین است که بین حاکمین چکار باید کرد. ایشان می خواهد یک نکته ای که چون اصدق آمده اگر اصدقیت و اورعیت آمد این به خبر هم می خورد. پس این ترجیح به صفات را در باب ترجیح بین اخبار هم بکار ببریم. حالا من چون این مطلب ایشان یک مقداری چیز است یک مقدار عبارت ایشان را می خوانم و بقیه نه.**

**ایشان می گوید:**

**الترجيح بصفات الراوي و إن لم يصرّح به في المقبولة لأنّه لم يجعل صفات الراوي فيها من مرجّحات الخبرين المتعارضين بل جعلت من مرجّحات الحَكمين المتعارضين**

**این حَکَمین چون حُکمین خوانده می شود کاش که حاکمین یا قاضیین می نوشت.**

**إلّا أنّه يمكن أن يقال:**

**هدف از تنبیه این است که ما بیاییم از این روایت قبول بکنیم و ترجیح بدهیم به صفات ولو در راویین.**

**إنّه لمّا كان منشأ اختلاف الحكمين هو اختلاف الروايتين**

**چون مفروض این است که قاضی از قاضی شیعه است و شیعه دنبال قیاس و رأی و استحسان و این جور حرف ها نبود.**

**فيستفاد من ذلك أنّ المناط في ترجيح أحد الحكمين على الآخر بالصفات، لكون مثل هذه الصفات مرجّحة لمنشإ الحكم**

**چون منشا حکم که روایت است**

**و يؤيّد ذلك أنّ الأصدقيّة**

**مثلا در این جا اصدقهما دارد.**

**إنّما تناسب كونها مرجّحة للرواية لا لنفس الحكم.**

**نه به خاطر قاضی، اصدقیت که تاثیر در روایت دارد.**

**این خلاصه بحث.**

**فالاقوی وجوب الترجیح بالصفات التی لها دخلٌ فی اقربیة صدور احد المتعارضین کالاصدقیة و الاوثقیة ضرروة أنه لیس کل صفة فی الراوی تکون مرجحة لروایته.**

**من از مرحوم آقای نائینی تعجب می کنم، ضرورة أنه، اصلا ایشان این مطلب را قبول نکرد، تعدی از مرجحات را قبول نکرد. تکون مرجحة، بنای ایشان این است که قبول ندارد، خب چرا این بحث را می فرماید.**

**فانّ الورع و التقوي و المواظبة على أداء الفرائض و السنن لا دخل لها في نقل الرواية**

**البته دخلی ندارد.**

**إذ ربّما يكون الفاسق أضبط و أتقن في نقل الحديث من العادل. و المراد من قوله عليه السلام في المقبولة: «الحكم ما حكم به أعدلهما و أفقههما و أصدقهما في الحديث و أورعهما» ليس الأعدليّة و الأورعيّة بمعنى الزهد في الدنيا، بل المراد منه الأعدليّة و الأورعيّة في نقل الأحاديث.**

**مراد این است که در نقل حدیث اورع باشد. این مطلب اساسی که ایشان در این جا فرمودند.**

**البته خب عرض کردم حالا من برای احترام عبارت ایشان را تقریبا کامل خواندم. مرحوم آقاضیا هم حسب القاعده:**

**فیه نظرٌ جدا! کیف و الترجیح بالصفات المزبورة مضمون روایت فرقد فی علاج تعارض الحکمین و الاصحاب ایضا عملوا به مع عدم بنائهم علی الرجوع إلی مدرک الحکم کما اشرنا.**

**مدرکش را نگاه نمی کنند.**

**این روایت فرق را هم ما هر چه فکر کردیم نتوانستیم پیدا بکنیم، هر چه به ابواب مختلف مراجعه کردیم، هم این جلد اول جامع الاحادیث و هم جلد آخر جامع الاحادیث که در باب قضا و حکمین و قاضیین است من که فعلا نتوانستم پیدا بکنم.**

**علی ای حال ما یک روایت داود ابن فرق یا در یک نسخه داود ابن فرقد فارسی داریم که آن اصلا ربطی به این بحث ندارد و بعید است که مراد مرحوم آقاضیا این باشد، این که هیچی.**

**دو تا روایت دیگر داریم که همین طور که آقاضیا گفت راست است، برای تعارض حکمین است، یکیش از داود ابن حسین است نه داود ابن فرقد. همین داود ابن حسین که این روایت عمر ابن حنظله را نقل کرد. یکیش هم از موسی ابن اکیل نمیری است. اصلا توش فرق ندارد. نمی دانم حالا هر چی چون عرض کردم نشد به این کتاب نهایة الافکار ایشان هم مراجعه بکنیم. البته من صبح یک دفعه یادم بود که ای کاش مقالات ایشان را بعد از این که آماده درس بودیم گفتم ای کاش مقالات ایشان را نگاه می کردم شاید در مقالات هم مرحوم آقاضیا گفته. علی ای حال ایشان می گوید روایت فرقد فی علاج تعارض الحکمین، راست می گوید، این مطلب ایشان هم راست است اما فرقد نیست. شاید داود بوده، ایشان داود ابن فرقد خیال کرده. نمی دانم! داود ابن حسین است. به هر حال فرقد را ما پیدا بکنیم. نتوانستم کاری بکنم.**

**اگر می خواهید روایتش را هم بیاورید، این جامع الاحادیث جلد یک را بیاورید، باب شش، باب علاج تعارض روایتین، این را اگر یاد مبارکتان باشد اجمالا اشاره به آن کردیم، وقتی که اجمالا خواندیم این دو تا روایت را، شماره 5 و 6، در باب 6 شماره 5 و 6 به حسب جامع الاحادیث این را در این جا در باب تعارض نقل کردند و ما عرض کردیم این روایت اصلا ربط به باب تعارض ندارد. نمی دانم چرا علمای ما این جا آوردند!**

**ایشان در تقدم و یاتی جلد 30 در باب قضا، اول باب قضا، باب اول، آن جا هم همین دو تا روایت را دارد، نمیری و روایت داود، مناسب با آن باب است. راست است، با آن باب مناسب است اما با این باب مناسب نیست، دیگه خیلی وارد بحث نمی شویم چون حالا نمی دانیم آقاضیا روایتی از فرقد را کجا دیدند نمی دانیم.**

**علی ای حال این روایت را بیاورید، باب شش ما یعالج به ما تعارض الروایات، جلد یک مقدمه، باب 6 حدیث 5 و 6، این دو تا حدیث، 5 مال داود ابن حسین است، 6 مال موسی ابن اکیل نمیری است. البته مرحوم صدوق این را دارد، شیخ طوسی هم دارد، مرحوم صدوق به عنوان داود ابن حسین نقل می کند، البته ایشان صاحب وسائل طبق قاعده اش نوشته است از صدوق باسناده، این جا اسناد ندارد، این جا دارد رُوی عن داود ابن حسین. عرض کردیم در این بابی که صدوق قرار داده دو تا روایت هست، اولیش همین روایت داود ابن حسین است به عنوان رُوی عن داود ابن الحسین، دومیش به عنوان و رَوی، همین روایت عمر ابن حنظله. عمر ابن حنظله هم این دو تا روایت را ایشان در این باب نقل فرمودند، حدیث اول را بخوانید. حدیث شماره 5.**

**یکی از حضار: روی محمد ابن علی ابن محبوب**

**آیت الله مددی: مرحوم شیخ طوسی از راه محمد ابن علی ابن محبوب اما دومی را از آن موسی ابن اکیل نیست. شماره 5 را بخوانید.**

**یکی از حضار: محمد ابن علی ابن محبوب عن الحسن ابن موسی وشاء قال حدثنی احمد ابن محمد ابن ابی نصر عن داود ابن الحسین.**

**آیت الله مددی: این رُوی را صدوق دارد، فقیه نوشته، فقیه دارد رُوی عن داود ابن الحسین.**

**یکی از حضار: عن ابی عبدالله علیه السلام**

**آیت الله مددی: اما سند اول خوب است یعنی سند اول فقط مشکلش همین است که در کتاب نوادر المصنفین محمد ابن علی ابن محبوب است، چون عرض کردیم ظاهرا ایشان روایت نادر و شاذ را آورده، به لحاظ مصدر مشکل دارد، به لحاظ فهرستی به اصطلاح ما و إلا این افرادی را که ایشان آوردند قابل اعتمادند، خب عده ایشان هم از اجلای اصحابند مثل مرحوم بزنطی، احمد ابن محمد ابن ابی نصر مراد بزنطی است. علی ای حال فقط اشکال این سند این است که از یک کتابی است که نوادر را آورده، نوادر المصنف یا مصنفین. عن داود ابن حسین، فرقد توش نیست، حالا به هر حال من نفهمیدم، شاید آقاضیا نظرش روی روایت دیگری باشد.**

**یکی از حضار: عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجلین اتفقا**

**آیت الله مددی: ببینید رجلین اتفقا**

**یکی از حضار: علی عدلین جعلاهما بینهما فی حکم وقع بينهما خلافٌ فرضيا بالعدلين و اختلف العدلان بينهما عن قول ايهما يمضي الحكم**

**آیت الله مددی: این خب واضح است، این روایت داود فرقد را که گفت واضح است، راست است، حکمین است، این واضح است دیگه، روایت نیست، لذا مرحوم آقاضیا می گوید این روایت به قرینه آن روایت معلوم است، عرض کردم بخش دوم روایت عمر ابن حنظله هم مثل همین است. بخش دوم روایت عمر ابن حنظله، صدوق در کتاب فقیه این را آورده، از بخش دوم روایت عمر ابن حنظله، بخش اولش را نیاورده. از بخش دوم شروع کرده و لذا الان هم عرض کردم روایت عمر ابن حنظله همه اش شذوذ ندارد، بحث اولش مثل ابوخدیجه نقل کرده، بخش دومش را مثل همین داود ابن الحسین نقل کرده، بخش سومش را، آن وقت اگر ما این روایت داود ابن حسین را از احادیث عرض بگیریم، چون یک نکته خیلی مهم در روایات اهل بیت و روایات شیعه ما داریم که خیلی از روایات ما روایات عرض است، این روایت عرض یک مصادیق واضح دارد مثلا از امام رضا می پرسند رُوی عن جدک الصادق علیه السلام، این طور است. حضرت می فرمایند نه مراد حضرت این است. خیلی واضح است دیگه، عرض در روایت، و بعد هم آن روایت امام صادق هم داریم، فرض کنید در یک مصدر دیگه آمده، این دیگه خیلی واضح است، این خیلی امر روشن و بدیهی است، یک جاهایی هست که خود من البته، من نمی خواهم بگویم ما، خود من و خود بنده، حالا من هم بدم می آید بگویم من، بنده به نظرم می آید که اینها احتمالا روایت عرض باشد، احتمالا هست، آن وقت اگر عرض باشد یک ارزش دیگری پیدا می کند، دقت کردید؟ مثلا روایت عمر ابن حنظله را داود ابن الحسین از امام صادق نقل می کند، سه بخش دارد، اولش ولایت فقیه است، بعد تعارض قاضین یا فقیهین است، بعد تعارض روایت. بعد خود داود ابن حسین از امام صادق بخش دوم را نقل می کند، اگر روایت عرض باشد شاید امام صادق بخش اول و سوم را نگفتند، روشن شد؟ اگر روایت، توش ندارد که روایت عرض است، ندارد که قلتُ للصادق، اگر می گفت إن عمر ابن حنظله حدّثنی، روی لی عنک کذا و کذا، این عرض بود، خیلی واضح بود. این یکی از جاهایی است که در حدیث ما روی آن کار نشده. بنده برای اولین بار.**

**آن وقت ارزشش در کجاست؟ اگر روایت عرض باشد روایت عمر ابن حنظله یک مشکل کلی پیدا می کند، چون داود ابن حسین اول از عمر ابن حنظله از امام صادق شنیده، بعد که آمده از امام سوال می کند فقط دومی را سوال کرده است. اولی و سومی را سوال نکرده، یا سوال کرده امام جواب نداده، نمی دانم! یعنی الان این سوالی که هست فقط دومی است. آیا این سرّ این بوده که روایت شاذ بوده لذا محمد ابن علی ابن محبوب در کتاب شاذش آورده؟ نوادر، صدوق هم به عنوان رُوی آورده، دقت می کنید؟ آن سندی که مال محمد ابن علی ابن محبوب است سند معتبری است، مشکل ندارد. خود داود ابن حسین را هم توضیح دادیم که ثقه است، پیش ما واقفی نیست. نمی دانم روشن شد چی می خواهم بگویم، یک چیز غریبی که در این جا هست داود ابن حسین مستقیم از امام صادق نقل می کند لکن از سه بخش روایت عمر ابن حنظله که خودش باز از عمر نقل کرده فقط بخش دوم را دارد، اول و سوم نیامده است. من نمی خواهم خیلی الان روی این حدیث عرض تاکید بکنم لکن تاکید من بیشتر بر این است که این بابی است که ما باز کردیم. این اگر بشود خیلی در روایت می تواند تاثیرگذار باشد، نمی خواهم هم بگویم حتما هم روایت عرض هست یا نیست، هیچ کدام را نمی خواهم بگویم. آنی را که می خواهم عرض بکنم این است که این یک بابی در روایات اهل بیت است که روی آن باید حساب جدیدی باز کرد و آن نکته اش این است که مثلا فرض کنید من باب مثال، ما روایت داریم بزنطی از یکی از اصحاب امام صادق، بعد خود بزنطی همان سوال را بعینه از امام رضا می کند، همان سوالی که در روایت امام صادق بود خود بزنطی از امام رضا می کند، بنده احتمال دادم که این روایت ارض باشد دیگه، چون بزنطی، مثل این جا، داود ابن حسین از عمر ابن حنظله از امام صادق نقل کرده، بعد خودش از امام صادق سوال می کند. خود داود ابن حسین از امام صادق سوال می کند، و عرض کردیم احتمال قوی می دهیم که مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه، این که می گوید رُوی عن داود ابن حسین، بعد می گوید رَوی، این دو تا با هم فرق می کند، این گذشت، مرحوم آقای خوئی می گفت فرق ندارند، یکی است. این در این رساله لا ضرر که از استادمان آقای سیستانی چاپ شده این جا دارد که آقای سیستانی نوشتند که همین طور که در درس فرمودند این از باب تفنن در عبارت است، خیلی بعید می دانم، انصافا بینی و بین الله این دقت صدوق که اول می گوید رُوی عن داود ابن الحسین و بعد می گوید رَوی داود ابن الحسین، بعد هم طریق خودش را در مشیخه دارد. من به نظرم این جور آمده که با مراجعاتی که داریم وقتی بگوید رَوی داود ابن الحسین از همان راهی است که در مشیخه است، و توضیح مفصل دادیم که در مشیخه از کتاب محمد ابن حسین است، ابن ابی الخطاب.**

**و اما اگر گفت رُوی عن داود ابن الحسین مرادش ظاهرا این است که از یک مصدر دیگه نقل می کند، نه از آن مصدری که در مشیخه نام برد و چون مرحوم شیخ طوسی صراحتا از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند، ایشان هم یک نسخه از کتاب بزنطی، احتمالا صدوق از این طریق نقل کرده و روی دقتی که داشته، نگفت رَوی داود، یعنی ببینید در یک باب دو تا روایت است، دقت می کنید؟ اولیش رُوی عن داود ابن الحسین، دومیش رَوی داود ابن الحسین. آقای خوئی می فرمود فرق نمی کند. آقای خوئی دلیلش را در درس ما کرارا از ایشان شنیده بودیم ایشان می گفت آن عبارتی که در مشیخه هست و ما کان فیه عن داود ابن الحسین شاملش می شود، خب اشکالش واضح است که ما کان فیه عن داود ابن الحسین در جایی که بگوید رَوی داود، اما جایی که بگوید رُوی عن داود، این معلوم نیست از داود باشد، این شبهه مصداقیه است خب، وقتی می گوید رُوی عن داود، مستقیم از او نقل نکرده، از او نقل شده، دقت کردید؟ استدلال آقای خوئی همیشه این بود که عنوان مشیخه شامل هر دو می شود، ما کان فیه عن داود ابن الحسین شامل این هم می شود، این مثال خیلی بارز است، این کار در کتاب صدوق خیلی کم است که پهلوی همدیگر باشند و یکی را رَوی بگوید و یکی را رُوی بگوید. در صدوق داریم، زیاد هم داریم اما این که پهلوی همدیگر باشند، یکی را رَوی بگوید و یکی را رُوی بگوید، این جا را می گوید رُوی، بعد به مصادر بر می گردیم، در مصادر دیگه دیدیم این از کتاب محمد ابن، خب چون کتاب نوادر مصنف مال محمد ابن علی ابن محبوب است، ایشان قمی است، کتاب در قم بوده، به احتمال بسیار قوی صدوق از این کتاب گرفته، به احتمال بسیار قوی و این غیر از آن طریقی است که در مشیخه ذکر کرده و لذا گفت رُوی عن داود ابن حسین. اما آن بعدی که گفت روی داود ابن الحسین آن از طریق مشیخه است که توضیحاتش را در روایت عمر ابن حنظله خیلی مفصل توضیح دادیم، کرارا توضیح دادیم. غرضم این هم نکته ای بود که در این جا به آن توجه بشود. حالا روایت را بخوانید و تمامش بکنید..**

**یکی از حضار: در جایی که رُوی دارند از مشیخه نمی شود در آورد.**

**آیت الله مددی: آهان به مشیخه بر نمی گردد.**

**حالا چرا ایشان گفته رُوی؟ یک احتمالش، ما چند تا احتمال دادیم روی قرائنی که هست. یکیش این است که از آن مصدری که در مشیخه است نقل نکرده مثلا مشیخه ممکن است به احتمال بسیار زیاد کتاب محمد ابن حسین باشد اما این جا کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است. البته عرض کردیم گاهی اوقات اضافه بر این ممکن است مشایخ قم هم این را قبول نداشتند، چون صدوق خیلی روی مشایخ قم مخصوصا ابن الولید اعتماد می کند، اما صدوق می خواهد بگوید من خودم قبول داشتم، چون بعضی ها گفتند اگر گفت رُوی یعنی ضعیف است، رَوی که همان طریق مشیخه است، این در نمی آید، این انصافا. شنیدم بعضی از آقایان اصرار دارند که رُوی یعنی ضعیف است، این انصافا مشکل دارد چون در دیباجه گفته جمیع ما فیها مستخرجٌ من الکتب المشهورة، اعتمد علیها و افتی بها. این خلاف ظاهر آن جایی است که گفته رُوی لا یفتی بها، پس به نظر ما نظر صدوق این است که روایت را قبول دارد، خوب دقت بکنید، ممکن است مشایخ قبول نکردند، ممکن هم هست مصدرش عوض بشود، دو تا امکان دیگه هم گفتیم که حالا در ذهنم نیست باید دو مرتبه بحث بکنیم. علی ای حال این احتمال دارد، چرا اگر قبول نکردیم؟ چون کتاب محمد ابن علی ابن محبوب خودش جزء نوادر است، شاید مثلا مرحوم ابن الولید قبول نکرده اما صدوق می گوید من قبول دارم، چون در آن روایت عمر ابن حنظله هم این مطلب آمده لذا می شود گفت قبولش کرد. خوب دقت بکنید، مطالبی را که در هزار و تقریبا صد سال کمتر در قم واقع شده ما الان نشستیم بررسی می کنیم، مرحوم کلینی که، عرض کردم کلینی کلا از محمد ابن علی ابن محبوب در فقه نقل نمی کند، این که مال کلینی.**

**آن چه که ما الان داریم اگر در ابواب اواخر فقه صدوق هم دارد، جلد 3 و 4 در فقیه دارد روی محمد ابن علی ابن محبوب اما در اوائل اگر باشد منحصرا از شیخ طوسی است. در این دیگه بحث نکنیم. احتمالا عده ای را شیخ صدوق آورده نظرش این بوده که من می توانم اینها را قبول بکنم، ولو مشایخ قم قبول نکردند، احتمالش هست، روشن شد؟ این هم شرح حدیث.**

**حالا بخوانید روایت داود ابن حسین را تمامش بکنید.**

**یکی از حضار: قال یُنظَر إلی افقههما**

**آیت الله مددی: ببینید همین صفات را دارد. یُنظر إلی افقههما**

**یکی از حضار:**

**یکی از حضار: فقال ينظر إلى افقههما و اعدلهما**

**آیت الله مددی: مخصوصا اعدل هم دارد.**

**یکی از حضار: باحاديثنا و اورعهما فينفذ حكمه**

**آیت الله مددی: اورع را هم این جا دارد، ببینید در روایت عمر ابن حنظله که ایشان الان آوردند در روایت عمر ابن حنظله الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما، اصدقهما فی الحدیث و اورعهما. خیلی شبیه هم هستند انصافا.**

**یکی از حضار: اعدلهما را نداشت.**

**آیت الله مددی: نه اصدقهما فی الحدیث را هم نداشت، اصدقهما را نداشت، یک چیز دیگه داشت.**

**یکی از حضار: افقههما، اعلمهما.**

**آیت الله مددی: اعلم، این جا باز اعلم ندارد. این جا به جای اعلم افقه دارد.**

**اما انصافا خیلی نزدیک هم هستند، یعنی مرحوم آقاضیا قدس الله نفسه می خواهد بگوید این روایت صریح در اختلاف حاکمین است دیگه، در این که احتمال خبرین نیست و ترجیح بالصفات المزبورة مضمون روایت فرقد فی علاج تعارض الحکمین، فرقد نه، جناب مستطاب داود ابن حسین، حالا ایشان چرا فرقد نوشتند، شاید هم ایشان پیدا کرده، من که پیدا نکردم، خیلی گشتم، یعنی دو سه روز پیش گشتم و امروز هم باز اضافه بر این گشتم، باز دو مرتبه دو سه باب را نگاه کردم و مراجعات مختلف، تقدم و یاتی، بالاخره فعلا پیدا نکردیم، بحث را فعلا تمام می کنیم، تتمه بحث فردا ان شا الله.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**